بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 12 بهمن 1395.

بحث ما در مورد دو نقلی که روایت ابی بصیر داشت بود. آیا این دو نقل یکی هست یا دو تا هست را بحث کردیم. مرحوم آقای خویی بنا بر اینکه اینها دو نقل باشند، اینها را معارض دانستند فرمودند که فان وهب اولیائه دمه للقاتل ضمن الدین للغرماء و ان لا فلا، از آن و ان لا فلا استفاده می شود که اگر قصاص کنند در این قصاص ضمانی نیست بنابر این با آن روایتی که می گود فلیس لهم ذلک حتی یضمن الدین للغرماء منافات دارد. اینها تعارض دارند. ما سابقا اشاره می کردیم که این روایت ها جمع عرفی دارند و بین اینها تعارض نیست. یک توضیحی می خواهم بدهد. ببینید اولا یک نکته ای را در فرمایشات مرحوم آقای خویی خیلی روشن بیان نشده است یک نکته این است که آن فان وهب اولیائه دمه للقاتل، ضمن الدین للغرماء، این ضمانی که اینجا ذکر شده است چه ضمانی است؟ آیا ضمانی است که قهرا حاصل می شود یا ائم از زمانی که به خاطر تعهّد ورثه حاصل می شود. یک موقعی ضمن الدین للغرماء می گویید ضمان حاصل می شود چه این ضمان خود به خود حاصل شد و چه ضمان معلول تعهد ورثه نسبت به دین باشد. بنابراین اگر بگویید و ان لا فلا، می خواهد بگوید که هیچ گونه ضمانی نیست. نه ضمان قهری و نه ضمان ناشی از تعهّد ورثه. خب اگر این باشد، ممکن است راحت معارضه را مطرح کنیم. ولی به نظر می رسد که کلمه ضمن الدین للغرماء، آن که دالّ هست ضمان قهری است یعنی نفس هبه کردن منشأ ضمان دین برای غرما می شود. در بحث قصاص نفس قصاص کردن ضمان نمی آورد. بحث سر این است که اگر بخواهند قصاص کنند در رتبه متقدم وظیفه دارند که تضمین کنند و با این تضمین کردن ضمان حاصل می شود. ضمانی که حاصل می شود به خاطر وظیفه تضمینی است که شارع به عهده آنها گذاشته است که حتما باید تعهد کنند. حالا این تعهدش آیا به نحو ایقاع یا عقد است را بعدا صحبت می کنیم در موردش. بنابراین با این تقریب بدوی، نمی شود این تعارض بین اینها را اصلا تقریب کرد. اینها اصلا تعارضی ندارند. ضمن الدین للغرماء، می گوید ضمان قهری در فرض عدم هبه وجود ندارد و ان لا فلا. ما در قصاص هم نمی خواهیم بگوییم که ضمان قهری وجود دارد. ضمان ناشی از تعهد ورثه حاصل می شود. آن با هم دیگر ربطی ندارد. پس آن تقریب بدوی که هست نباید به این تقریب تقریب کرد. یک تقریب دقیق تر و عمیق تر ممکن است بگوییم که آن این است که این روایت می گوید فان وهب اولیائه دمه للقاتل ضمن الدین للغرماء، از آن این مطلب استفاده می شود که اینها حق هبه هم دارند. فقط صرفا نمی خواهد در مقام بیان این باشد که اگر این هبه را انجام دادند ضمان حاصل می شود. می خواهد بگوید که هیچ وظیفه دیگری در رتبه متقدم هم ندارد. یعنی در مقام بیان این جهت هم هست که در بحث هبه، هیچ و ظیفه دیگری برایشان وجود ندارد. یعنی اگر فرض کنید قبل از هبه کردن لازم باشد که اینها تضمین کنند. این روایت نافی آن است. چون این روایت فقط نمی خواهد بیان کند که اگر هبه کردند چه اثر وضعی ای بر این هبه مترتب می شود. تمام وظیفه ای که ظرف هبه است را می خواهد بیان کند. بنابراین اگر در هبه، وظیفه این باشد که تضمین کند، آن را هم می گفت. بنابراین اطلاق مقامی اقتضا می کند که در هبه تعهّد طرفین لازم نباشد. خب بحث سر این است که اگر قرار باشد در فرض قصاص یک همچین چیزی لازم باشد، اطلاق مقامی اقتضا می کند که آن را بیان کند. یعنی چون متکلم فقط در مقام بیان حکم خود اینکه اگر هبه کرد چه می شود نیست. وظایفی که به عهده ورثه هم هست را هم می خواهد بیان کند. بنابراین اگر در ظرف قصاص قبل از قصاص کردن هم وظیفه ای به گردنش باشد، آن وظیفه را باید بیان کند. ظهور عدم بیان هیچ چیزی این است که قصاص می تواند بکند من دون تضمین قبلی. در واقع اینجور تقریب را کنید که اطلاق مقامی قضیه اقتضا می کند که تضمین بر عهده ورثه لازم نباشد که قبلا هم اشاره کردم که آن چیزی که نافی تضمین هست خود این دلیل نیست به اطلاق لفظی. اطلاق مقامی اش نافی است. حالا ببینیم آیا این اطلاق مقامی، اولا وجود دارد یا ندارد؟ اگر وجود داشته باشد آیا این در حدی است که نشود از آن رفع ید کرد به خاطر جمع عرفی که مثلا بین دو دلیل ما از این اطلاق مقامی مثلا ممکن است بگوییم ما رفع ید می کنیم. در پاسخ این سؤال یک نکته اول من مطرح کنم این تعبیر فان وهب اولیائه دمه للقاتل و الا فلا، این مفهوم قضیه خصوص صورت قصاص است یا ائم صورت قصاص و صورت دیه گرفتن است؟ این مطلب در تقریرات حالا تقریرات تعبیر نکنم کتاب ارثی که مرحوم آقای اراکی دارند، رساله فی الارث مطرح شده است ایشان می گوید این الا یا مخصوص صورت قود و قصاص هست یا به اطلاق صورت قود و قصاص را هم شامل می شود. ایشان این دو احتمال را مطرح می کند احتمال اینکه این مخوصص صورت قود و قصاص باشد را هم مطرح می کند. چگونه است چرا این دو تا احتمال را ایشان مطرح می کند؟ من اینگونه می خواهم تقریب کنم که گاهی اوقات وهب اولیائه دمه یعنی خود این دمه یعنی خون طرف را ببخشد یعنی قصاص نکند. حالا این خون بخشیدن چه الا بدلٍ باشد چه نباشد. وهبَ یعنی از سر خون آن بگذرد. مراد از وهبَ یعنی لم یقتص. عدم اقصاص وهب خودش اعم از این صورتی است که دیه بگیرد یا نگیرد. وهب یعنی قصاص نکند خونش را مطالبه نکند. جایی که شخص دیه می گیرد خونش را مطالبه نکرده است. بنابراین ما وهب را بگوییم معنای اعم است. یعنی هم در صورتی که طرف دیه می گیرد هم در صورتی که دیه نمی گیرد ولی عفو مطلق کرده است هر دو داخل در وهبَ است. وقتی هر دو داخل در وهبَ شد الّا آن می شود صورت در قصاص. ولی ممکن است ما بگوییم که وهبَ اعم نیست وهبَ خصوص جایی است که خونش را ببخشد و دیه هم نگیرد. و الا اگر دیه بگیرد این وهب صدق نمی کند. حالا این کدام یک از این دو احتمال صحیح است من بعدا در موردش صحبت می کنم. ولی می خواهم تأثیر این دو احتمال را در این بحث اول بگویم و بعد بر می گردم به اینکه کدام یک از این دو احتمال درست است. من فکر می کنم اگر الا فلا را ما مختص به صورت قصاص بدانیم، می گوید که اگر قصاص بخواهد بکند، این ضامن نیست. اگر قصاص بکند اینکه ضامن نیست، اگر در رتبه قبل وظیفه داشته است تضمین کند خب اینکه دیگر ضامن نیست یک چیز لغو طوری است. پس اگر می خواهد بگوید الا فلا کأنه ناظر به این است که در رتبه قبل هم وظیفه تضمین ندارد. یعنی الا فلا فقط ناظر به آن تضمین قهری نیست. اگر اختصاص داشته باشد به صورت قصاص. اگر صورت قصاص را بخواهد بیان کند فرض هم این است که ما از روایت دیگر ابی بصیر فهمیدیم که اگر قصاص هم کند در رتبه قبل آن باید تضمین هم بکند. اگر بخواهیم اینها را با هم دیگر جمع عرفی کنیم معنای مطلب این است که این روایت می گوید که تضمین قهری نیست. ولی خود به خود

سؤال:

پاسخ: غرض من این است کسی که در رتبه سابق وظیفه اش این است که اصلا ضمان حاصل کند، این خب به طور طبیعی صورت روشنش این است که ضمان حاصل می شود، اینکه ضمان ناشی از تعهّد حاصل می شود دو ضمان که نمی شود حاصل شود. یعنی عدم تحقق ضمان قهری در صورتی که ضمان ناشی از تضمین، تحقق پیدا شده باشد واضح است گفتن ندارد که. شما فرض کرده اید که طرف قصاص کرده است. قصاص کرده است فرد متعارف قصاص هم این است که به وظیفه اش عمل کرده است. یعنی در رتبه متقدم آن تضمین را انجام داده است و با آن تضمین ذمه اش مشغول شده است. خب کسی که ذمه اش به دین مشغول شده است واضح است که ضمان قهری ندارد گفتن که ندارد. با فرض اینکه ذمه اش مشغول شده است به ضمان ناشی از تعهد، عدم ضمان قهری اینکه واضح است گفتن ندارد. پس این چه می خواهد بگوید؟ این کأنه اصلا ناظر به آن خصوص ضمان قهری نیست. ناظر به این است که اصلا وظیفه ضمان هم ندارد. اگر وظیفه ضمان داشته باشد این بخواهد فقط ضمان قهری را نفی کند یک چیز لغو طوری است. پس بنابراین و الا فلا، صرفا نفی ضمان قهری را نمی کند. هم ضمان قهری را نفی می کند و هم ضمانی که وظیفه اش است. اصلا ناظر به این جهت است که وظیفه تضمینیه ندارد. خب آن دقیقا مخالف آن است. جمع عرفی هم ندارد یعنی ما این را می خواستیم حمل کنیم بر اینکه این می خواهد بگوید که ضمان قهری ندارد. خب ضمان قهری نداشتن بر کسی که وظیفه اش ضمان هست آن واضح است گفتن ندارد. اگر ما ببینید،

سؤال:

پاسخ: نه اگر تضمین نکرد فرض نادری است. فرض چیزش این است که نمی گذارند قصاص کند. شما فرض کرده اید امر دست شخصی است که نمی خواهد به وظیفه اش عمل کنند.

سؤال: خیلی ها اینجور هستند

پاسخ: نه خیلی ها اینجور نیستند. صورت متعارفش این است که صورتی که به آن ضمان عمل می شود. شما این روایت را بخواهید حمل کنید بر صورتی که به وظیفه شرعی اش هم عمل نکرده است و بدون تضمین آمده است و قصاص کرده است. تازه آن هم خیلی مستبعد است حالا این را می گویم آن هم اساسا خیلی مستبعد است کسی که وظیفه ضمان داشته است. به این ضمانش عمل نکرده باشد شارع می گوید که عمل نکردی که نکردی ذمه ات هم مشغول نیست. این را هم بگوییم حتی به طور متعارف وقتی می گویند طرف وظیفه تضمین دارد، یک نوع حقی برای شخص در اینجا ثابت می شود. اینکه ما اینگونه بگوییم که شما وظیفه تضمین دارید ولی اگر به این وظیفه تان عمل کردید هیچ گرفته گیری دیگری وجود ندارد خود همین هم خیلی مستبعد است. این است که همین که ما این را حمل بخواهیم کنیم بر صورتی که به این وظیفه عمل نکرده است مستبعد است و هم اساسا اینکه بر فرض عمل نکردن به وظیفه تضمینی از ناحیه شارع ضمانی نیامده باشد این هم مستبعد است. این است که این روایت اگر فقط ناظر به صورت قصاص باشد به نظر می رسد که جمع عرفی نداشته باشد. همین جوری که آقای خویی می فرمایند که در صورت قصاص ضمان نیست همین جور است. ولی اگر ما گفتیم نه، این اعم است. هم صورت هبه ای که همراه دیه هست را شامل می شود و هم صورت هبه ای که همراه قصاص هست. اگر چنین باشد این مانعی ندارد که ما این جمع عرفی را مطرح کنیم. چون اولا در صورتی که طرف دیه بگیرد این دیه دیگر ذمه اش مشغول نمی شود. دین به خود آن دیه تعلق می گیرد مشغول الذمه نمی شود. پس لا یضمن در آنجا معنا دارد. در بعضی صورت های قصاص هم که لا یضمن معنا دارد آنجا اگر مثلا ما قائل به این شویم که در صورتی که قصاص کند و به آن حقش عمل نکند اگر این را کسی ملتزم شود آن ذاتا هم می تواند ضمیمه کند. خلاصه اگر فقط به صورت قصاص ناظر باشد، صورت قصاص حمل روایت بر این صورتی که عمل به وظیفه تضمینیه اش نکند، و بخواهیم بگوییم شارع مقدس در صورت عمل نکردن به ضمان، هیچ حکم به تضمین نمی کند این خیلی مستبعد است. این یک نوع جمع عرفی تلقی نمی شود. ولی اگر گفتیم نه، اعم است. اعم است خب حالا این صورتش یک استبعاداتی دارد ولی صورت دیگری وجود دارد و آن صورتش، صورتی است که دیه می گیرد. در صورت دیه این احتمال وجود دارد که شخصی که دیه هم می گیرد ذمه اش مشغول شود. ولی شارع مقدس می گوید ذمه اش مشغول نمی شود از خود دیه باید پرداخت کنیم که نتیجه اش این است که مثلا آن دیه ای که پرداخت شد تلف شد. دیه دادند ولی تلف شد دیگر ذمه او مشغول نیست.

سؤال:

پاسخ: ضمنوا یعنی ضامن هستند. ضامن هستند به دیه ربطی ندارد. ضامن هستند یعنی وظیفه ضمان به عهده شان می آید ولی اگر نمی توانند تصرف کنند در آن دیه این ضمان نیست که. ضمان تعهد است و این تعهد در صورت چیز وجود ندارد.

سؤال:

پاسخ: به آنها ربطی ندارد آنها تعهد ندارند. بحث سر این است که آنها ارث نمی برند. ارثشان متوقف بر این است که دینشان را ادا کنند تا دینشان را ادا نکرده باشند، ارث نمی برند. این که تعهد نیست. یعنی واجب مشروط است یعنی شرط ارث بردنشان این است که از این عین چیز ادا شود. تعهدی ندارند یعنی نمی خواهند چیز کنند این جور نیست که و به تعبیر دیگر حالا یک تعبیر دیگر بگویم اگر وصی داشته باشد به ورثه هم هیچ کاری ندارد. آن کسی که می آید عهده دار چیز هست وصی است. وصی می آید از این دیه دین را می دهد ورثه این وسط کاره ای نیستند. ورثه در بعضی از صوری که وصی ندارد، آن هم اگر بخواهند در این مال تصرّف کنند حق تصرف ندارند به خاطر همین اگر بتوانند در مابقی آن تصرف کنند خب دینش را ادا می کنند.

سؤال:

پاسخ: اصلا ضمان هم نیست تازه به فرض حکم تکلیفی هم داشته باشد بر ورثه، ضمان مجرد حکم تکلیفی داشتن ورثه نیست. ضمان یعنی تعهد وضعی داشتن. یعنی بر عهده ورثه هست که دین غرما را ادا کنند. در صورتی که دیه پرداخت شود این تعهد و این حکم وضعی وجود ندارد. خب اما اینکه حالا کدام یک از این دو احتمال درست است. آیا مراد این است که الا فلا خصوص قصاص است یا اعم است؟ به نظر می رسد که اعم است. من یک توضیحی بدهم، اولا کلمه هبه، اینکه دم را ببخشد، کسی که به جای دم چیز دیگری می گیرد خون را نبخشیده است خون را مصالحه کرده است. هبه این است چیزی را به دیگری بدهیم بدون عوض گرفتن. اگر به جای خون چیزی بگیرید مصالحه است و این هبه نیست. هبه مالک کردن طرف مقابل هست من دون عوضٍ. پس بنابراین رو همین جهت ببینید من این عبارت را می خوانم، در روایت محمد بن اسلم دیگری که در بحث ما وجود دارد من این روایت را می خوانم تعبیراتش را ببینید.

رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَسْلَمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ رَجُلٌ قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّداً أَوْ خَطَأً وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ مَالٌ فَأَرَادَ أَوْلِيَاؤُهُ أَنْ يَهَبُوا دَمَهُ لِلْقَاتِلِ

دقیقا همین سؤالی که در روایت ما هست

فَقَالَ إِنْ وَهَبُوا دَمَهُ ضَمِنُوا الدَّيْنَ قُلْتُ فَإِنْ هُمْ أَرَادُوا قَتْلَهُ

امام علیه السلام جواب می دهد

قُلْتُ فَإِنَّهُ قُتِلَ عَمْداً وَ صَالَحَ أَوْلِيَاؤُهُ قَاتِلَهُ عَلَى الدِّيَةِ

سه صورت کرده است. صورت بخشیدن، قصاص کردن، مصالحه کردن. مصالحه کردن را صورتی غیر از صورت هبه گرفته است. قسیم قرار داده است علتش این است که هبه اصلا ظاهرش این است که ناظر به صورتی که دیه می گیرد نیست. هبه بخشین مجانی است. بخشیدن بلاعوضٍ هست. بخشیدنی که به جایش چیزی می گیریم این یک نوع مصالحه و معامله است هبه نیست. این یک نکته. نکته دیگر اینکه اصلا سؤال سائل چیست. شما سؤآل را دقت فرمایید، می گوید که

عَنْ رَجُلٍ يُقْتَلُ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ لَيْسَ لَهُ مَالٌ فَهَلْ لِأَوْلِيَائِهِ أَنْ يَهَبُوا دَمَهُ لِقَاتِلِهِ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ

آیا حق دارند ببخشند؟ بخشیدنی که بخواهند دیه بگیرند که واضح است جایز است. مشکل این است ببخشند و دیه هم نخواهند بگیرند. اصلا سؤال خصوص صورتی است که می خواهند ببخشند و دیه هم نگیرند در نتیجه چیزی که از آن دین ادا شود وجود نداشته باشد و الا آن صورتی که دیه می خواهند بگیرند پیدا است که دین از این دیه ادا می شود پس منهای کلمه وهبَ ظهور سؤال هم در اینکه جواز این امر محل تأمل بوده است ظهور سؤال هم در این است که خصوص صورتی که می خواهند از خون طرف بگذرند و هیچ پولی هم به ازای این مطلب دریافت نکنند. خصوص این صورت مراد است. بنابراین این وهبَ که در پاسخ امام علیه السلام آمده است دقیقا همان وهبَ سؤآل سائل را دارد جواب می دهد. پس وهب یعنی اینکه اگر ببخشند و دیه نگیرند. می گوید که ضامن دیه هستند و الا فلا دو صورت دارد آن پس بنابراین آن صورتی که مرحوم اراکی می فرماید که اختصاص دارد این به صورت قصاص، نه این اختصاص ندارد اعم است. وقتی اعم شد آن جمع عرفی که ما می گفتیم مجال برایش هست.

خب این محصل چیزی که در مورد بحث مرحوم آقای خویی عرض کردیم.

سؤال:

پاسخ: اگر خصوص صورت قصاص باشد لغو است.

سؤال:

پاسخ: این را که توضیح دادم اینکه اصلا توهم نمی رود. توهم اینکه اگر بر عهده بگیرند، حالا یعنی

همین تشقیق شقوقش یک صورتش حالت استبعداد دارد.

ببینید بحث جمع عرفی به خاطر این است که ما می خواهیم به یک چیزی ملتزم شویم که استبعاد نداشته باشد. جمع عرفی نکته اش این است که عرف وقتی این دو را کنار هم قرار می دهد به این مطلب می رسد می گوید که مفاد اینها این است. ولی اگر ما دو تا عبارت را کنار هم بگذاریم، باید به یک امر مستبعدی ملتزم شویم. دو احتمالش. یا احتمال لغویت است یا استبعاد است. این جمع عرفی نیست دیگر. بحث این است جمع عرفی نیست. جمع عرفی باید یک چیزی باشد که عرف متعارف این دو تا را کنار هم بگذارند بگویند بله همین جور است. ولی اگر لازمه این مطلب این است به یک چیز بعیدی مستلزم شوید این که جمع عرفی نیست. نمی خواهیم بگوییم که یک چیز بعید را شارع نمی تواند بیان کند. با بیان صریح می خواهد بیان کند. با این جور چیزهایی که این شکلی نمی تواند بیان کند. این است که به عنوان جمع عرفی نمی شود اینها را چیز کرد.

سؤال:

پاسخ: سؤال سائل این است که اصل هبه کردن را تردید داشته است جوازش را. اگر مراد از هبه اعم باشد، این معنای اعم که تردیدی نیست. یک فردش که مشخص است جایز است. نفس هبه کردن که مشکلی ندارد. آن مشکلی که هست هبه کند و دیه نگیرد. چون هبه کند و دیه بگیرد خب از دیه دین میّت ادا می شود دیگر. آنکه خیلی واضح است جایز است. این است که مثلا همین سؤال علی بن ابی حمزه را هم ببینید، وقتی بحث دیه گرفتن مطرح می شود، سؤال نمی کند که جایز است این کار یا جایز نیست. آن واضح است که جای است. سؤالش این است که از این دیه دین ادا می شود یا نمی شود. سؤال از مراتب بعدی اش است که مثلا بیت المال باید ادا شود یا از این دین ادا می شود آن ادامه ای که در آن روایت علی بن ابی حمزه هست، آن هم به خاطر این است که اصلا در صورتی که دیه بگیرد، در اینکه این دیه جایز هست یا نیست شکی نیست واضح است که جایز است. پس نتیجه بحث تا اینجا این است که ما می خواهیم بگوییم چه این روایت ها را یکی بدانیم، روایت های ابی بصیر را، چه دو تا بگیریم ما به مفاد روایت صفّار از ابی بصیر باید ملتزم شویم چون جمع عرفی اقتضا می کند که همان مفاد حق قود نداشته باشند حتی یضمن الدین للغرماء. با توضیحاتی که قبلا در موردش دادم. حالا یک نکته ای حالا من این بحث را فردا می خواهم جمعش کنم قبل از آن یک نکته ای عرض کنم انشاء الله آن این است که در کتاب ارث آقای اراکی، یک بحث چیزی دارد. یک نکته ای را دارد من این را می خوانم دوستان مراجعه کنند ببینند چرا آقای اراکی اینگونه نقل کرده است ما نقلمان متفاوت بود. من دو تا عبارت را می خوانم عبارت اولش را توضیح می دهم دومش را مراجعه کنید. ایشان می گوید که در کتاب ارث آقای اراکی صفحه 134 این هست،

روى في الوسائل في كتاب القصاص في الصحيح عن أبي بصير ليث المرادي عن أبي عبد اللّٰه عليه السلام

ایشان تعبیر می کند که ابی بصیر لیث المرادی. در وسائل ابی بصیر لیث المرادی نیست. عبارت وسائل این است الأبی بصیر یعنی المرادی. ایشان یعنی آن را برداشته است و مرادی اش را هم که تعبیر لیث مرادی کرده است از آن تصور می شود که اصلا در وسائل ابو بصیر لیث المرادی تعبیر کرده است در حالی که نه، ایشان تفصیل کرده است ابی بصیر را به خاطر اینکه قبلا توضیح دادم صاحب وسائل و اینها، کسانی مثل ابن مسکان را قرینه اراده مرادی می دانسته اند. اگر أبی بصیر قبل از ابن مسکان واقع باشد ایشان یک یعنی المرادی، یعنی لیثا، یعنی لیث المرادی را خیلی جاها اضافه می کند من جمله همین جا. در این روایت یک یعنی المرادی اضافه کرده است. این تفصیل صاحب وسائل است. آقای اراکی آن تفسیر را یعنی اش را حذف کرده است گفته است ابی بصیر لیث المرادی. یکی از در واقع حالا این را می خواهم عرض کنم یکی از مکافات هایی که نقل های با واسطه دارد همین است. فرض کنید که در اصل عبارت که اصلا المرادی یا یعنی وجود ندارد وسائل یعنی المرادی می کند بعد از وسائل که می آید در کتب فقهی یعنی اش هم حذف می شود می شود ابی بصیر المرادی. مرحله به مرحله یک عبارت تبدیل می شود به یک عبارت دیگر. این است که ما تا حد امکان اگر به کتاب آقای اراکی مراجعه کنیم خیلی از واقع سند دور می شویم. به وسائل که مراجعه کنیم آن تفسیر وسائل ممکن است ما را گمراه کند. ولی خب چون یعنی المرادی تعبیر کرده است و کسی که وسائل را آگاه باشد و بداند این یعنی ها تفسیر های صاحب وسائل هست انقدر گمراه نمی شود. گاهی اوقات بین اینکه این تفصیل، تفصیل صاحب وسائل است یا تفسیر از روات قبلی بوده است در روات وجود داشته است یا نه ابهاماتی پیدا می کند و این یعنی ها گاهی اوقات منشأ گمراهی می شود. ولی به طور طبیعی این است که ما اولا به کتب فقهی اکتفا نکنیم و ثانیا به کتب حدیثی متأخر هم اکتفا نکنیم به جواب متأخر تا حد امکان برویم به مصادر اولیه تا خود اصل روایت و سند در اختیار ما باشد. حالا این یک مطلب که توضیح مختصری داشت که عرض کردم. یکی دیگر که یک مقداری توضیحش مفصل تر است می گویم خودتان هم مراجعه کنید. بعد می گوید و روی فی الوسائل فی کتاب الدین عن الکلینی عن أبی علی الاشعری عن محمد بن حسین بن أبی الخطاب عن، این روای مورد بحث ما را که محمد بن حسین بن أبی الخطاب عن محمد بن اسلم الجبلی و اینها هست آن را ایشان به نقل از کلینی عن أبی علی الاشعری از وسائل نقل می کند. این را مراجعه کنید چرا ایشان این گونه نقل کرده است آیا از وسائل همچین نقلی استفاده می شود یا نه این را نمی رسم امروز در موردش توضیح دهم این را فردا توضیح می دهم. سعی می کنم فردا انشاء الله بحث را جمع کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد